

تاریخ مسلمانان در زیمبابوه

مقدمه:

مسلمانان فعلی زیمبابوه جمعیت اندکی از کشور زیمبابوه را تشکیل می‌دهند. مقامات دولتی شمار آنان را در حدود پنج درصد از جمعیت کشور می‌دانند ولی منابع غیررسمی آمار آنان را افزون از یک میلیون نفر می‌دانند. به هر صورت صرفنظر از این اعداد و ارقام آنچه که مشخص است مسلمانان در مقابل مسیحیان زیمبابوه اقلیتی را تشکیل می‌دهند که بر خلاف فرقه‌های مختلف مسیحی از تشکیلات و انسجام قابل توجهی برخوردار نمی‌باشند. پراکندگی آنان در مناطق مختلف کشور و فقدان مرکزی که رهبری آنها را بطور کامل بر عهده گیرد به همراه سطح پایین اطلاعات دینی آنان از مشکلات عمده‌ای محسوب می‌شود که مانع اتحاد کامل آنها شده است. جدای از آنان بسیاری از سیاهان مسلمان از فقر و مسکنت رنج می‌برند و ناچاراً مجبورند که گاه کمک‌هایی را از کلیسا دریافت کنند که البته این کمک‌ها با اهداف خاصی در اختیار آنان قرار می‌گیرد.

در این رابطه طی بررسی‌های انجام شده توسط این نمایندگی مشخص گردید که معرفی وضعیت زندگی مسلمانان زیمبابوه به همراه تلاش برای بهبود دینی و فرهنگی

آنان از ضرورت‌های اساسی به شمار می‌رود که البته طی چند سال گذشته مورد غفلت نسبی قرار گرفته است. از این رو تلاش می‌شود ضمن ارائه تصویری واقعی از مسلمانان این کشور بتدریج راه‌هایی بنیادی جهت ارتقاء سطح آگاهی‌های مذهبی آنان نسبت به دین اسلام نیز مورد بررسی قرار گیرد.

بخش اول: تاریخ مسلمانان در شرق آفریقا

بر اساس مکتوبات موجود پیش از ورود پرتغالی‌ها به منطقه شرق و جنوب آفریقا تأسیس اولین پایگاه آنان در سوفالا (موزامبیک) در سال ۱۵۰۵ میلادی، اعراب و ایرانیان در مناطق گسترده‌ای از نوار ساحلی و جزایر شرق آفریقا استقرار یافته بودند. بر اساس مندرجات وقایع نامه کیلوا و کتاب‌های نوشته شده توسط اروپایی‌ها (که البته با افسانه‌هایی آمیخته شده‌اند) اعراب و ایرانیان صدها سال پیش از ورود اروپائیان در این مناطق سکونت داشته‌اند. بر طبق شواهد و اسناد موجود اولین گروه مسلمانان مهاجر به منطقه شرق آفریقا گروهی از شیعیان زیدی مذهب بودند که از حجاز به سواحل شرق آفریقا مهاجرت کرده و اقامتگاه‌هایی را برای خود ایجاد نمودند. زیدی‌ها روابط خوبی با همسایگان خود داشتند و حتی المقدور از بروز هرگونه درگیری با بومیان خودداری می‌ورزیدند. روابط خوب آنها با بومیان اطراف بتدریج موجب جذب برخی از آنان به دین اسلام گردید.

زیدی‌ها در دوران اقامت خود تحت تأثیر بازرگانان عرب درگیر فعالیت‌های تجاری شدند و اقدام به مبادله برخی کالاهای زینتی با سیاهان نموده و در مقابل اجناسی همچون عاج را به کشورهای آسیایی صادر می‌کردند. یافتن پاسخ این سؤال که چرا زیدی‌ها بتدریج به مناطق جنوبی‌تر آفریقای شرقی مهاجرت کردند مشکل است ولی بهر

صورت کاملاً مشخص است که این مسلمانان در گذر ایام دچار تشتت و پراکندگی گشته و به جنوب خط استوا رانده شده‌اند و این پیش از ورود دومین موج مهاجرین مسلمان به این منطقه بوده است.

دومین موج مهاجرت مسلمانان به شرق آفریقا از منطقه الاحساء در بحرین صورت گرفت. این اعراب در پی حراس از موج قتل و غارتی که توسط خوارج پدید آمده بود در پی یافتن مکانی امن رهسپار سواحل شرق آفریقا شدند و در حوالی مگادیشو و براوه (سومالی امروزی) سکونت یافتند. در ایام اقامت این اعراب، مگادیشو از لحاظ اقتصادی و تجاری رشد قابل ملاحظه‌ای یافت و به مرکز تجاری پشتیبانی کننده سایر بنادر شرق آفریقا بدل گشت. تحت فشار این مهاجران جدید، زیدی‌های ساکن این منطقه ناچار به ترک محل اقامت خود شده و به سرزمین‌های داخلی آفریقای شرقی مهاجرت نمودند. این اعراب بتدریج به بازرگانانی عمده بین مناطق داخلی و سواحل شرقی آفریقا مبدل گشتند و با انتقال کالاهایی از مناطق داخلی به سواحل و مبادله این کالاها با اعراب در آمد قابل توجهی بدست آورده بودند. دانشمندان رونق شهرهای مگادیشو و براوه را در این عهد و تاریخ تأسیس این دو شهر را سال ۸۸۷ میلادی می‌دانند. در همین ایام یکی از کشتی‌های بادبانی متعلق به اعراب ساکن مگادیشو دستخوش طوفان سختی شد و به سواحل سوفالا در موزامبیک رانده شد و ناخدا و ملوانان با ورود به ساحل این منطقه دریافتند که سوفالا در واقع مرکز تجارت طلای جنوب آفریقا است. گروهی از دریانوردان عرب با مشاهده این وضعیت در سواحل سوفالا اقامت گزیدند و به بررسی وضعیت این منطقه پرداختند.

ژوا دو باروس در کتاب "DA ASIA" تصریح کرده است که ۱۷ سال پس از تأسیس شهرهای مگادیشو و براوه، شهر کیلوا توسط گروه دیگری از مهاجران و این بار

مهاجرانی از ایران بنا نهاده شد. شایان ذکر است اگر چه در مورد تأسیس کیلوا توسط ایرانیان و تاریخ ورود آنان به شرق آفریقا اختلافاتی وجود دارد ولی همگی در اینکه این ایرانیان مهاجرانی از شیراز بوده و با هفت کشتی در جزایر این منطقه و برخی سواحل شرق آفریقا سکنی گزیدند توافق نظر دارند. البته داستان ورود آنها به سواحل شرق آفریقا با افسانه‌هایی در هم آمیخته است. دو باروس و مؤلف گمنام «وقایع نامه کیلوا» معتقدند اولین حاکم کیلوا فردی به نام علی ابن حسن یا علی ابن حسین بوده است و از حاکمان محلی شیراز به شمار می‌رفته است. بر اساس مندرجات این دو کتاب وی از طریق جزیره هرمز رهسپار شرق آفریقا شد و در زنگبار رحل اقامت گزید. به هر صورت صرفنظر از جزئیات مربوط به شیرازی‌ها می‌توان نتیجه‌گیری نمود که در اوایل قرن سیزدهم میلادی سه گروه نژادی مهاجر اعم از زیدیه، اعراب و ایرانیان در شرق آفریقا سکونت یافته بودند. البته در اثر اختلاط نژادی آنها با یکدیگر و با بومیان این مهاجران تا حدود زیادی شاخصه‌های ظاهری خود را از دست داده بودند به گونه‌ای که تفاوت چندانی بین آنها و سیاهان بومی ساکن این مناطق وجود نداشت. به هر حال با بازگشت به موضوع مورد بررسی باید یادآور شد که در آن ایام داود بن سلیمان اول دهمین جانشین علی ابن حسن شیرازی پادشاهی سلسله شیرازی‌ها را بر عهده داشت. در آن زمان سوفالا نیز به قلمرو امپراطوری شیرازی‌ها ضمیمه شده بود و آنها موفق شده بودند دست اعراب را از تجارت سوفالا قطع کنند. شیرازی‌ها در نتیجه انتقال طلا و عاج فیل از سوفالا به نقاط دوردست آسیا به ثروت قابل ملاحظه‌ای دست یافته بودند و قدرت آنها نیز افزایش یافته بود. در این ایام شیرازی‌ها بر منطقه وسیعی از شرق تا جنوب شرقی آفریقا شامل مالیندی، مومباسا، پمبا، زنگبار، مافیا، کومور و موازیبیک تا سواحل ماداگاسکار دست یافته و مراکز تجاری متعددی در این جزایر تأسیس کرده بودند. با این حال پادشاهی شیرازی‌ها در اواخر قرن

پانزدهم اکثر متصرفات خود را در نتیجه اختلافات داخلی از دست داده بود و تنه‌ها موزامبیک از دامنه این درگیریها بدور مانده بود.

ورود پرتغالی‌ها به شرق و جنوب آفریقا مصادف با سلطنت شاه ابراهیم شیرازی چهل و پنجمین حاکم سلسله شیرازی‌ها بود. در آن زمان حاکمی محلی از سوی شیرازی‌ها در سوفالا استقرار داشت.

در دوره فعالیت مسلمانان اعم از اعراب و بویژه شیرازی‌ها تجارت در منطقه شرق جنوب آفریقا رونق خاصی داشت و شیرازی‌ها خصوصاً با احداث دهها مسجد، قصر و قلعه و مراکز رفاهی زندگی بومیان را توسعه بخشیده بودند. علاوه بر آن شیوخ و مبلغان مذهبی نیز در اثر فعالیت‌های تبلیغی خود اسلام را در این بخش از قاره آفریقا گسترش داده بودند.

بخش دوم: پرتغالی‌ها، مسلمانان و سلسله پادشاهی موتاپا

تجارت انحصاری شیرازی‌ها در سواحل شرق و جنوب آفریقا از اولین سال‌های قرن شانزدهم میلادی و بطور دقیق از سال ۱۵۰۵ و ورود پرتغالی‌ها به سواحل موزامبیک و احداث قلعه‌ای در سوفالا دستخوش مخاطراتی جدی شد. پس از ورود واسکودوگاما دریاسالار معروف پرتغالی به این منطقه در سال ۱۴۹۸ میلادی و متعاقب دستور مانوئل پادشاه پرتغال مبنی بر سیادت بر اقیانوس هند بتدریج پرتغالی‌ها در صدد یافتن جای پای مستحکم در این منطقه برآمدند. البته هدف اصلی پرتغالی‌ها در آن عهد دسترسی به راه‌های دریایی بود که تجارت ادویه هند را منحصر به آنان می‌ساخت. در آن دوره تجارت ادویه بین شبه قاره هند و کشورهای حوزه دریای مدیترانه در اختیار عثمانی‌ها و برخی از بازرگانان عرب بود و اکثر راه‌های دریایی این تجارت پر رونق نیز از قلمرو امپراطور

عثمانی عبور می نمود. عثمانی‌ها با در اختیار داشتن قیمت ادویه آن را به قیمت بالایی بفروش می‌رساندند و از رهگذر این تجارت سود کلانی عاید آنان می‌گشت. پرتغالی‌ها نیز که در صدد بدست گرفتن تجارت ادویه بودند با عبور از دماغه امیدنیک و با بهره‌گیری از ناوگان مجهز خود تصمیم به قطع این انحصار گرفتند و موفق شدند با دور زدن قاره آفریقا مستقیماً با هند که معدن اصلی ادویه آن روزگار بود ارتباط برقرار نمایند. در واقع پرتغالی‌ها در ابتدا تصمیم خاصی برای ایجاد کلنی‌هایی در جنوب شرق آفریقا و سکونت در این منطقه نداشتند و ایجاد پایگاهی در سوفالا نیز بیشتر به جهت حمایت و پشتیبانی از کشتی‌هایی بود که از این مسیر رهسپار کلکته در هند می‌شدند. با این حال پس از اینکه پرتغالی‌ها دریافتند سوفالا دارای معادن عظیمی از طلا می‌باشد و اینکه از طریق ایجاد ارتباط با پادشاهی موتاپا می‌توانند به عاج فیل (که در آن عهد کالایی بسیار گرانبها در اروپا محسوب می‌شد) دست یابند بتدریج در صدد کشف این منطقه برآمدند. در پی این امر آنها به تجهیز امکانات خود در سوفالا پرداختند ولی هنوز در تصمیم خود قاطعیت نداشتند از این روی تنها به شناسایی منطقه جنوبی سوفالا در امتداد رودخانه زامبزی برآمدند با این هدف که به ذخایر عظیم طلا و عاج فیل دست یافته و تجارت این دو کالای گرانبها را در دست گیرند. البته در آن عهد هنوز آنان در صدد مستعمره ساختن موزامبیک نبودند و بیشتر به دنبال شبکه‌ای تجاری بین سوفالا و شبه جزیره گوا در هند بودند. با این حال در پی رهسپار شدن گروهی از پرتغالی‌ها به سواحل جنوبی زامبیا آنها وارد قلمرو پادشاهی موتاپا شدند. در آن عهد مسلمانان (اعم از شیرازی‌ها و اعراب) تجارت طلا و عاج این منطقه را در دست داشتند و در درون پادشاهی موتاپا نیز پایگاه نیرومندی داشتند. مسلمانان سوفالا نیز تحت رهبری فردی به نام سوفه یا زوفا (احتمالاً نام وی یوسف بوده است) زندگی آسوده‌ای داشتند. پرتغالی‌ها در بدو احداث قلعه با وی که پیرمردی هفتاد

ساله و نابینا بود ملاقات کردند و فرمانده پرتغالی‌ها موفق به جلب نظر سوفه مبنی بر تأسیس پایگاه مزبور گردید. با آشکار شدن اهداف سلطه‌جویانه پرتغالی‌ها، مسلمانان رهبر خود را تحت فشار قرار دادند تا با حمله به پایگاه مزبور آن را منهدم سازد ولی یکی از مسلمانان که با فرمانده پرتغالی‌ها ارتباط دوستانه‌ای برقرار کرده بود نقشه حمله مسلمانان را نزد وی فاش ساخت و حتی یکصد نفر از مردان قبیله خود را به کمک نظامیان پرتغالی که کمتر از پنجاه نفر بودند فرستاد. پرتغالی‌ها نیز با مشاهده این وضع تصمیم به حمله متقابل گرفتند و در نتیجه توانستند با قتل حاکم مسلمانان بر سوفالا مسلط شوند. با این حال آنها که خود را در اقلیت می‌دیدند از کشتار سایر مسلمانان صرف‌نظر نمودند و در مقابل مسلمانی را که موجب پیروزی آنها شده بود را به حکمرانی سوفالا برگزیدند. فرمانده پرتغالی‌ها به نام پدرو آنها یا^۱ نیز مدت کوتاهی پس از این نبرد در اثر نیزه زهر آلودی که حاکم نابینای مسلمانان به گردن او زده بود فوت نمود و مانوئل فرناندز به جانشینی وی برگزیده شد.

اشاره گردید که پرتغالی‌ها با وجود پیروزی بر مسلمانان سوفالا از تعقیب و آزار آنان خودداری نمودند چرا که علاوه بر اینکه اقلیت تاجیزی را تشکیل می‌دادند، در همسایگی آنها و در قلمرو پادشاهی موتاپا در آن زمان بیش از ده هزار مسلمان زندگی می‌کردند.

پرتغالی‌ها بتدریج با افزایش تعداد سربازان خود در پادگان سوفالا تصمیم به نفوذ در پادشاهی موتاپا گرفتند. از این روی فردی به نام آنتونیو فرناندز را برای جاسوسی و کسب اطلاعات مهمی از وضعیت پادشاهی مزبور به آن سرزمین گسیل داشتند. فرناندز در

^۱. PEDRO ANHAYA

پرتغال مرتکب جرائم فراوانی شده بود و فردی خطرناک و ماجراجو به شمار می‌رفت لذا پرتغالی‌ها امیدوار بودند از طریق این فرد تندخود و بیرحم بتوانند نسبت به وضعیت داخلی و ثروت امپراطوری مونوماتاپا هر چه بیشتر آگاهی یابند. وی به عنوان اولین اروپایی رهسپار پادشاهی مزبور گردید و در حالی که چندان امیدی به بازگشت خود نداشت در آن سرزمین با عکس‌العمل تند مسلمانانی که از ورود بیگانگان به تجارت پرسود خویش ناخشنود بودند مواجه گردید. با این حال این پرتغالی جسور موفق به بازگشت به سوفالا گردید و اطلاعات قابل توجه خود را از سلسله پادشاهی موتاپا و رؤسای قبایل از سوفالا تا قلمرو پادشاهی موتاپا و همچنین چگونگی تسلط بر منابع عظیم طلا، مس و عاج در اختیار پرتغالی‌ها قرار داد. وی سپس رهسپار دربار شاه پرتغال شد و با توصیف مشاهدات خود، شاه را تشویق کرد تا فرمان اعزام نیروهایی به سلسله پادشاهی موتاپا و تسلط بر منابع طبیعی این سرزمین را صادر کند.

در پی فرمان شاه گروهی از پرتغالی‌ها رهسپار جنوب شرق آفریقا شدند و علاوه بر تجهیز پادگان سوفالا، بخشی از آنان که فرناندز نیز در بین آنان بود اقدام به شناسایی مناطقی از موزامبیک و زیمبابوه فعلی نمودند. از این روی در فاصله اولین سفر فرناندز به قلمرو پادشاهی مزبور در سال ۱۵۱۱ میلادی تا سال ۱۵۶۰ که کشیشی ژزوئیت به نام سبلویرا رهسپار این امپراطوری شد دهها ماجراجوی پرتغالی با هدف تجارت و کسب سود سرشار بصورت شخصی و یا دولتی عازم این منطقه شدند بگونه‌ای که در پایان دهه ۱۵۶۰، دهکده کوچکی به نام^۱ در حومه سوفالا به سبک روستاهای پرتغالی پدید آمده بود.

^۱. INHAPARA PALLA

البته در آن دوره پرتغالی‌ها با بومیان رابطه خوبی داشتند و از طریق این مناسبات خوب و تشویق آنها به دین مسیح سعی داشتند هر چه بیشتر به مناطق ناشناخته داخلی راه یابند. در راستای این سیاست در سال ۱۵۶۰ کشیشی از فرقه ژزوئیت‌ها به نام دوم گونکا لودا سیلیویرا^۱ رهسپار دربار موتاپا گردید. وی در صدد مسیحی نمودن شاه و افراد قبیله کارانگا بود تا از این طریق بتدریج مسیر کاشفان و تاجران پرتغالی که در پی دستیابی به معادن این پادشاهی بودند هموار گردد.

این میسیونر مذهبی پیش از آن مدت زمانی در گوا به تبلیغ مسیحیت مشغول بود و سپس بدنبال درخواست خود رهسپار دربار مونوماتاپا گردید. وی مسیحی معتقدی بود و در این راه تبلیغ دین مسیح تلاش زیادی نمود ولی در واقع عامل استعمارگران پرتغالی به شمار می‌رفت و در واقع به همین سبب نیز جان خود را از دست داد.

سیلیویرا پس از ورود به سرزمین موتاپا راهی پایتخت امپراطوری مزبور موسوم به چیتاکو^۲ شد و سپس به مرکز پادشاهی مزبور در دزیمباهاوا^۳ وارد گردید. وی پس از چند ماه در دسامبر ۱۵۶۰ میلادی به دیدار امپراطور وقت آن سلسله به نام انگومو ماکونزاگوتا^۴ شتافت. سیلیویرا پس از مدت کوتاهی موفق به جلب نظر شاه گردید و وی را به گرویدن به مسیحیت تشویق نمود. شاه نیز در مقابل تلاش‌های تبلیغی این مبلغ سخت کوش مقادیر قابل توجهی طلا و چند رأس گاو و گوسفند به او هدیه نمود. امپراطور ماکونزاگوتا همچنین چند مستخدم در اختیار کشیش پرتغالی قرار داد تا در مدت اقامت وی در

^۱. DOM GONCALODA SILVEIRA

^۲. CHITAKO

^۳. DZIMBAHWA

^۴. NGOMO MAKUNZAGUTA

امپراطوری ماتاپا به او خدمت کنند. البته هدایای سخاوتمندانه شاه بیشتر بدین خاطر بود که وی در صدد جلب حمایت سیلویرا در رقابت با تنی چند از حاکمان محلی و شورشیان بود.

در همان زمان ماجراجویی پرتغالی به نام آنتونیو کایادو که دست اندرکار خرید و فروش طلا بود نیز در پایتخت امپراطوری بسر می‌برد. کایادو توانسته بود در مدت اقامت خویش در این سرزمین مورد توجه شاه قرار گیرد و هدایای پادشاه به کشیش پرتغالی نیز توسط وی انتقال یافته بود. سیلویرا پس از مشاهده هدایای امپراطور از دریافت آنها خودداری کرد و از آنتونیو خواهش کرد به شاه توضیح دهد که وی در صدد جمع‌آوری طلا و مال و ثروت نیست و هدفی والاتر در پیش روی دارد و آن ارائه راه رستگاری به امپراطور و مردم تحت حکمفرمائی اوست. رد هدایای شاه موتاپا با شگفتی وی همراه گشت و از آنجا که در آن روزگار پرتغالی‌ها به عنوان مردمانی که به شدت در صدد جمع‌آوری طلا و سایر فلزات گرانبها می‌باشند معروف گردیده بودند این امر شاه و درباریان را متعجب ساخت.

دیدارهای سیلویرا و امپراطور کماکان ادامه یافت و وی همچنان از دریافت هدایای شاه همچون طلا، گاو و گوسفند، زن، زمین و ... خودداری نمود. شیوه برخورد سیلویرا با شاه و سایر خاندان سلطنتی و بی‌اعتنایی وی نسبت به مادیات امپراطور را تحت تأثیر قرار داد و سرانجام شاه به امید ایجاد تحولی در نظام امپراطوری خویش به اتفاق مادرش رسماً به مسیحیت تغییر مذهب داد. آنها طی مراسمی با حضور درباریان رسماً غسل تعمید یافتند و شاه زاگوتو نام خود را به دن سباستین تغییر داد. مادر شاه نیز خود را دنا ماریا خواند. علاوه بر آن، به همراه شاه و ملکه مادر نزدیک به سیصد نفر از نجبا و رؤسای محلی نیز به دین مسیحیت گرویدند. با این حال خوشحالی سیلویرا از مسیحی

شدن امپراطور و درباریان مدت کوتاهی بطور نینجامید چرا که تجار مسلمانی که در دربار شاه بسر می‌بردند از مأموریت این کشیش ژزویت و تبلیغات مذهبی وی به هیچ عنوان رضایتی نداشتند و بخوبی از این امر آگاه بودند که توسعه دامنه نفوذ اروپایی‌ها در این منطقه انحصار تجارت طلا را که تا آن زمان در اختیار آنان بود دچار مخاطراتی جدی خواهد ساخت. از این روی با نفوذی که در دستگاه امپراطوری داشتند سعی کردند ذهن وی را نسبت به فعالیت‌های کشیش مزبور روشن ساخته و خطرات آینده این امر را به وی گوشزد نمایند. از این روی گروهی از آنها به نزد امپراطور رفته و سیلویرا را عامل اروپایی‌ها دانستند که برای جاسوسی و کسب اطلاعات به دربار موتاپا گسیل شده و هدف واقعی او نیز از این سفر مهیا نمودن مقدمات حمله اروپایی‌ها به این سرزمین می‌باشد. آنها همچنین سیلویرا را متهم به تلاش برای برکنار نمودن شاه از پادشاهی این سلسله، از طریق ایجاد ارتباط با سایر مدعیان تاج و تخت، خوانده و علاوه بر آن او را ساحری خواندند که امپراطور را از طریق غسل تعمید جادو کرده است. آنان مخالفت کشیش مزبور با چند همسری را که در آن زمان در بین مردمان موتاپا بسیار رایج بود به عنوان شاهدی دیگر برای منفی دانستن اهداف وی برشمردند. این اتهامات و تلاش مسلمانان برای سلب اعتماد امپراطور از کشیش سیلویرا، توسط آنتونیو فرناندز به کشیش ژزویت منتقل گشت و تاجر مزبور سعی کرد او را متقاعد سازد تا هر چه زودتر دربار پادشاهی را به سوی سوفالا ترک گوید. در مقابل سیلویرا تأکید کرد که آماده پذیرش هرگونه خطری بوده و حاضر نیست از مأموریت مقدس خویش دست بردارد. سرانجام در پی متقاعد شدن پادشاه،

کشیش سیلویرا در سال ۱۵۶۱ میلادی به قتل رسید و بدن او نیز برای پرهیز از هر گونه آلودگی به رودخانه امسنگزی^۱ پرتاب گردید.

مدت کوتاهی پس از اعدام کشیش سیلویرا، آنتونیو فرناندز طی ملاقاتی با امپراطور سعی کرد ذهن شاه را نسبت به عملی که ناآگاهانه و در پی تحریکات مسلمانان مرتکب شده بود روشن سازد. وی صدور فرمان قتل سیلویرا را توطئه‌ای از سوی تجار مسلمان خواند؛ شاه نیز پس از مطلع شدن از این جریانات از به قتل رساندن کشیش پرتغالی ابراز پشیمانی نمود و در پی خشمی تند که در او ظاهر شده بود این بار دستور قتل مسلمانانی را که وی را وادار به اعدام کشیش پرتغالی نموده بودند صادر کرد. در پی این امر و به قتل رسیدن چند تن از تجار مسلمانی که در دربار امپراطوری حضور داشتند نفوذ مسلمانان در قلمرو پادشاهی مزبور تا حدودی کمرنگ شد و آنان جایگاه انحصاری خود را در تجارت طلای این منطقه در مقابل پرتغالی‌ها از دست دادند.

در سال ۱۵۶۸ میلادی، هفت سال پس از قتل کشیش سیلویرا گروهی از سربازان پرتغالی به بهانه انتقام خون این کشیش رزویت رهسپار قلمرو پادشاهی موتاپا شدند. البته هدف اصلی آنان در واقع دستیابی به معادن سرشار موجود در این سرزمین بود با این حال آنان قتل پدر سیلویرا را دستاویز اهداف سودجویانه خود قرار داده بودند. رهبر گروه اعزامی حکمران سابق پرتغال در هند فرانسیسکو باره تو^۲ و معاون وی نیز کشیشی به نام پدر فرانسیسکو مونکلارو^۳ بود. یک هزار سرباز پرتغالی نیز که توسط سه کشتی مستقیماً از لیسبون به سواحل جنوب شرقی آفریقا اعزام شده بودند باره تو را همراهی

^۱. MSENGEZI

^۲. FRANCISCO BARRETO

^۳ FRANCISCO MONKELARO

می‌کردند. علاوه بر آن باره‌تو گروهی از بردگان سیاه را نیز به خدمت گرفته بود و چند تن از مسلمانانی که به شبکه راه‌های محلی این منطقه آشنایی کامل داشتند نیز وی را همراهی می‌کردند. آنها در مسیر راهپیمایی طولانی و دشوار خویش اطلاعات کاملی از وضعیت راهها و معادن اطراف قلمرو امپراطوری ماتاپا بدست آوردند و از طریق مبادله کالاهایی همچون لباس و خوراکی با طلا در مناطقی نظیر ته‌ته،^۱ لونهه،^۲ ماساپا^۳ و بوکوتو^۴ به ثروت قابل توجهی دست یافتند. باره‌تو در سال ۱۵۷۲ میلادی به سنا^۵ در سواحل رودخانه زامبزی رسید و در دهکده‌ای به نام اینه‌پارا^۱ که محل اقامت تجار پرتغالی دست‌اندارکار امور تجاری در آن نواحی بود سکونت گزید. روبروی این دهکده، روستای بزرگی وجود داشت که گروهی از مسلمانان در آن زندگی می‌کردند و رهبر آنها نیز شیخ مسلمانی بود. این مسلمانان در اثر روابط تنگاتنگ خود با تجار پرتغالی حتی زبان پرتغالی را فرا گرفته بودند. سربازان پرتغالی که از راهپیمایی طولانی در سرزمین‌های ناشناخته جنگلی خسته شده بودند به استراحت در دهکده پرتغالی‌ها پرداختند ولی به علت آلودگی آب رودخانه زامبزی و گل‌آلود بودن آن بسیاری از اسب‌های سربازان در اثر بیماری به هلاکت رسیدند و برخی از سربازان نیز به بیماری‌های خطرناکی همچون مالاریا و عفونت روده و معده دچار شدند. فرمانده پرتغالی‌ها بدون اینکه در صدد یافتن راه حلی جدی، که در واقع لزوم دسترسی به آب سالم و بهداشتی بود، برآید آن را توطئه‌ای از سوی مسلمانان

۱. TETE

۲. LUNHE

۳. MASAPA

۴. BUKOTO

۵. SENA

سوی مسلمانان دهکده همسایه دانست. از این روی بدون هشدار قبلی، ناگهان به آنان حمله کرد. در نتیجه این هجوم وحشیانه بسیاری از مسلمانان به قتل رسیدند و باقیمانده آنان نیز به اسارت پرتغالی‌ها درآمدند. پرتغالی‌ها همچنین به روستای دیگری در حاشیه رودخانه زامبزی حمله کردند و ساکنان این روستا را نیز که بسیاری از آنان مسلمان بودند بقتل رساندند. کلیه اسرا پس از مدت کوتاهی محکوم به مرگ شدند و بسرعت به قتل رسیدند. البته به آنان پیشنهاد شد که به مسیحیت بگروند ولی به غیر از یکی از آنان، بقیه از قبول این پیشنهاد امتناع ورزیدند و به شیوه‌ای بسیار بیرحمانه و وحشتناک به قتل رسیدند. برخی از این اسرا زنده زنده دفن شدند. بعضی از آنان به شاخه‌های بالایی درخت‌ها بسته شدند و با آزاد گردیدن این شاخه‌ها بطرز فجیعی قطعه قطعه شدند؛ تنی چند از مسلمانان نیز با آلت شکنجه‌ای مربوط به دوره قرون وسطی که شبیه هاونگ بود کشته شدند و برخی نیز در آهک ذوب گشتند. باقیمانده اسرا نیز مورد تجاوز وحشیانه سربازان درنده خوی پرتغالی قرار گرفتند. این شیوه‌های وحشیانه بیشتر بدین سبب اعمال شد تا سایر مسلمانان بومی این منطقه دچار وحشت شده و از انجام هر گونه مقاومتی بر ضد پرتغالی‌ها خودداری ورزند. مدت زمان کوتاهی پس از فاجعه کشتار مسلمانان بی‌گناه در سنا، باره‌تو فرستاده‌ای به نزد امپراطور موتاپا فرستاد. مسلمانان حاضر در دربار شاه سعی کردند مانع ملاقات فرستاده پرتغالی‌ها با امپراطور شوند ولی این اقدامات به نتیجه‌ای نرسید و قاصد مزبور به شاه اعلام کرد که در صورتی که شرایط پرتغالی‌ها پذیرفته شود از حمله به سرزمین وی خودداری خواهند کرد. این پیشنهادات عبارت بود از:

۱. اجازه بهره‌برداری پرتغالی‌ها از معادن بوتوا^۱ و مانیکا^۲

۲. اخراج کلیه مسلمانان از قلمرو امپراطوری

۳. پذیرش مذهب ژزوئیت و حمایت از دین مسیح

امپراطور به خاطر جلوگیری از بروز جنگ و خونریزی با پیشنهادات وی موافقت کرد و حتی در پی بهانه‌جویی سفیر مزبور مبنی بر اینکه مونگاس یکی از متحدان شاه به مخالفت با پرتغالی‌ها برخاسته است حاضر شد با یکصد هزار نفر از مردانش به مقابله با حاکم مزبور بپردازد. نکته مهم در این میان آن است که از کشتار مسلمانان و شرایط اعلام شده به شاه مبنی بر اخراج مسلمانان از پادشاهی موتاپا نمایان می‌شود که در آن عهد مسلمانان زیادی در آن منطقه زندگی می‌کرده‌اند و حتی در دربار امپراطور نیز نفوذ زیادی داشته‌اند. از آن زمان به بعد راه استعمارگران پرتغالی به این کشور باز شد و آنان بعدها قراردادهای خفت‌آوری را بر شاهان سلسله مونوماتاپا تحمیل کردند. با این حال کشتار مسلمانان سنا ضربه سختی بر موقعیت آنها در زیمبابوه فعلی وارد آورد و خروج آنان از این سرزمین که با فشار پرتغالی‌ها صورت گرفت سبب از بین رفتن جایگاه آنان در این کشور طی سده‌های آتی شد. مسلمانان ساکن حاشیه رودخانه خروشان زامبزی از آن زمان ارتباط خود را با سواحل اقیانوس هند از دست دادند و در واقع از آن زمان ارتباط آنان با سایر مسلمانان سواحل شرق آفریقا قطع شد. مخاطرات مسلمانان زیمبابوه در اواخر دهه ۱۵۸۰ میلادی با هجوم گروهی از افراد موسوم به زیمبا^۳ که اصالتاً متعلق به منطقه‌ای در شمال رود زامبزی بودند افزایش یافت. آنها سپس رهسپار سواحل شرق آفریقا شدند و

^۱. BUTUA

^۲. MANICA

^۳. ZIMBA

گروه زیادی از شیرازی‌های ساکن کیلوا و مومباسا را به قتل رساندند. زیمباها رابطه خوبی با پرتغالی‌های ساکن منطقه شرق آفریقا برقرار کردند و تحت حمایت آنان بسیاری از مسلمانان اعم از شیرازی‌ها و اعراب را قتل عام کردند.

پرتغالی‌ها در سال ۱۵۹۳ میلادی اقدام به احداث قلعه بزرگ مسیح^۱ نمودند که در واقع تلاشی برای کنترل هر چه بیشتر متصرفات آنان در شرق و جنوب آفریقا بود. با این حال از اواخر قرن هفدهم بتدریج دوران افول آنان در شرق و جنوب شرق آفریقا آغاز گردید و از اوایل قرن هجدهم آنان تحت فشار اعراب عمانی‌الاصول کلیه متصرفات خود را در شرق آفریقا از دست دادند.

مسلمانان فعلی ساکن زیمبابوه تقریباً تماماً مهاجرانی از کشور مالاوی به شمار می‌روند و از انبوه مسلمانانی که روزگاری دراز در این سرزمین سکونت داشته‌اند امروز جز خاطره‌ای مبهم، اثری برجای نمانده است.

پژوهشگاه علوم انسانی
امیر بهرام عرب‌احمدی

وابسته فرهنگی سفارت جمهوری اسلامی ایران - حراره